

فلسفه از نگاه کارناپ

(متافیزیک، چیزی که می توان آن را سوت زد)

علیرضا نجمی

رودلف کارناپ (۱۸۹۱-۱۹۷۰) فیلسوف مشهور آلمانی و از بنیانگذاران «حلقه وین» و مکتب «پوزیتیویسم منطقی» است. او با روی کار آمدن ناسیونال سوسیالیستها در آلمان به آمریکا مهاجرت کرد و تا آخر عمر آنجا ماند. در مقاله حاضر سعی شده که به این پرسش پاسخ داده شود که «فلسفه از نظر کارناپ چیست؟» با وجود اینکه بعد از مهاجرت به آمریکا بسیاری از نظریات فلسفی کارناپ تعدیل شدند ولی در مقاله حاضر تنها به نظریات او پیش از مهاجرت، یعنی وقتی هنوز حلقه وین از هم نپاشیده بود، خواهیم پرداخت که نظریات عمده حلقه وین نیز هستند.

یکی از مهمترین جنبه های فلسفه «حلقه وین» - و بخصوص کارناپ- انتقادهای بی رحمانه آنها نسبت به متافیزیک است. آنها تحت تأثیر «رساله منطقی- فلسفی» ویتگنشتاین^۱ به ملاکی در باب معناداری گزاره^۲ دست یافتند که به «اصل تحقیق پذیری»^۳ معروف است. طبق این اصل تنها دو نوع از عبارات می توانند معنای معرفتی داشته باشند، گفتن اینکه گزاره ای دارای معنای معرفتی است دقیقا به این معناست که این گزاره می تواند صادق یا کاذب باشد و از آنجا که طبق تعریف، گزاره باید قابل صدق و کذب باشد، جملاتی که معنای معرفتی ندارند اصلا گزاره محسوب نمی شوند. بلکه شبه گزاره اند یعنی تنها ظاهرشان شبیه گزاره است. اصل تحقیق پذیری معنا می گوید: «یک جمله حکمی با معنای معرفتی می کند، و بنابراین می توان آنرا صادق یا کاذب دانست. اگر و تنها اگر یا (۱) تحلیلی یا متناقض باشد- که در این مورد گفته می شود دلالت یا معنای صرفا منطقی دارد- یا (۲) بتوان حداقل بالقوه، آنرا با شواهد تجربی آزمود- که در این مورد گفته می شود معنا یا دلالت تجربی دارد.»^۴ به موضوع گزاره های دسته اول باز خواهیم گشت، و اما گزاره هایی که دلالت تجربی دارند از نظر کارناپ به دو دسته تقسیم می شوند. دسته اول گزاره هایی مانند

این گزاره اند که: «یک فندک روی میز است» صدق این گزاره را می توان به صورت بی واسطه آزمود و تنها با نگاه کردن به میز و دریافت داده های حسی می توان گفت که این جمله صادق است یا کاذب. ولی اکثر گزاره های علمی را نمی توان به این روش مستقیم آزمود. برای مثال این گزاره را در نظر بگیرید که می گوید: «اگر دمای یک رسانا را افزایش دهیم، مقاومت الکتریکی آن افزایش می یابد.» روشن است که تنها با نگاه کردن یا لمس کردن رسانا نمی توان این گزاره را بصورت قطعی تأیید یا تکذیب کرد. برای فهمیدن صدق یا کذب آن نیازمند ترتیب دادن آزمایشهای پیچیده تری هستیم.

کارناپ این نوع اثبات را اثبات با واسطه می نامد و آنرا چنین تعریف می کند: «عبارت P، که نتوان آن را بنحو بی واسطه اثبات کرد، تنها می تواند با اثبات بی واسطه عبارات استنتاج شده از P همراه با سایر عباراتی که قبلاً اثبات شده اند، اثبات شود».^۵ البته باید توجه داشت که وقتی کارناپ واژه «اثبات» را درباره جملات دارای محتوای تجربی بکار می برد به هیچ وجه منظورش دستیابی به قطعیت مطلق نیست. او درباره قوانین علمی به وضعیتی نامتقارن قائل بود که طبق آن، نتیجه مثبت هزاران آزمایش نمی تواند یک قانون علمی را اثبات کند ولی یک مورد نقض می تواند نادرستی آن را نشان دهد. «اگر در همه بررسیهای متعدد، نتیجه تمام نمونه های آزمایش شده مثبت باشد، قطعیت عبارت P₁ تدریجاً حاصل می شود. به زودی به درجه ای از قطعیت می رسیم که برای اهداف عملی کافی و بسنده است ولی ممکن نیست به قطعیت مطلق دست یابیم. تعداد نمونه های قابل استنتاج از گزاره P₁ که با کمک گرفتن از عباراتی که قبلاً اثبات شده اند یا به نحو بی واسطه اثبات پذیراند، نامتناهی است. از این رو همواره احتمال کشف یک مورد منفی در آینده وجود دارد... به همین دلیل به این عبارت فرضیه می گویند».^۶ بعدها این آموزه که یک مورد نقض می تواند نادرستی یک قانون کلی را نشان دهد توسط کواین^۷ در مقاله «دو رأی جزئی تجربه گرایی» به باد انتقاد گرفته شده و کواین توانست نشان دهد که یک مورد نقض منطقاً نمی تواند با قطعیت نشان دهد که قانون ما نادرست است. نکته دیگری که راجع به جملات دارای معنای تجربی باید روشن تر شود «بالتوجه آزمون پذیر» یا «علی الاصول آزمون پذیر»^۸ بودن است. این که گزاره ای با معنای معرفتی باید «علی الاصول آزمون پذیر» باشد تنها به این معناست که لزومی ندارد که ما بتوانیم آنرا عملاً به صورت تجربی - با واسطه یا بی واسطه - بیازماییم بلکه تنها کافی است که دست کم یک روش تجربی برای آزمودن این گزاره ارائه کنیم. هرچند فعلاً یا هرگز برای ما مقدور نباشد که آن را عملاً بیازماییم. فرض کنید که شما و دوستان بر سر تعداد خالهای روی بدن آقا (یا خانم) همسایه تان شرط بسته اید. شما میگویید ۱۸ خال و دوستان معتقد است که ۱۷ خال روی بدن آقا (یا خانم) همسایه هست. جمله هر دوی شما معنادار است چون می توان پاسخ درست را به روش تجربه بی واسطه به دست آورد.

راه فهمیدن پاسخ درست شمردن خالهای روی بدن شخص مورد نظر است، هرچند گفته هر دوی شما نمی تواند با هم درست باشد یا اصلاً ممکن است هیچکدامتان درست نگفته باشید و همسایه تنها ۱۶ خال

روی بدنش داشته باشد. نکته اینجاست که حتی اگر شما و دوستان مطمئن باشید که آقا (یا خانم) همسایه هرگز به شما اجازه نخواهد داد که خالهای روی بدنش را بشمارید، باز هم گزاره شما معنادار است. اینکه تا آخر عمر موقعیتی بدست نیاید که فرضیه تان را بصورت تجربی بیازمایید تنها به این مسأله مربوط است که شما هرگز فرصت رسیدن به پاسخ درست را بدست نخواهید آورد و خدشه ای به معنادار بودن گزاره وارد نمی کند. چون «علی الاصول» راه تجربی برای آزمودن آن وجود دارد. پیش از پرداختن به نظریه کارناپ نسبت به متافیزیک ملاحظه ای منطقی نیز مفید به نظر میرسد و آن اینکه :

اگر طبق هر ملاکی برای معناداری، جمله P بی معنا باشد، جمله P~ نیز بی معنی خواهد بود، و اگر طبق هر ملاکی برای معناداری، جمله P بی معنا باشد آنگاه جمله های P.Q و PvQ نیز بی معنا خواهند بود. (طبق گزاره بالا جمله های P.Q~ و PvQ~ نیز هم). صرف نظر از اینکه جمله Q در این ترکیبها صادق، کاذب یا بی معنا باشد.

حال به بررسی جملات متافیزیکی از دیدگاه کارناپ می پردازیم. به نظر کارناپ «همه عباراتی که مدعی ارائه شناخت درباره چیزی هستند که فراسوی تجربه است» متافیزیکی اند. برای مثال عباراتی که درباره «خدا»، «روح»، «شیطان»، «ذات و حقیقت اشیاء»، «شیء فی نفسه» یا «ارزشهای اخلاقی» صحبت می کنند در شمار شبه گزاره های متافیزیکی قرار می گیرند و از آنجا که همانگویی نیستند و هیچ روش تجربی (با واسطه یا بی واسطه) برای آزمودن درستی شان هم نمی توان ارائه کرد یکسره بی معنا هستند. کارناپ عباراتی را از رساله «متافیزیک چیست؟» مارتین هایدگر انتخاب کرده، سخت به آنها می تازد. عبارات منتخب کارناپ اینها بودند: «آنچه مورد پژوهش است فقط وجود است و دیگر هیچ. صرفا وجود و سپس هیچ. تنها وجود و ماورای آن هیچ، اما این هیچ چیست؟ آیا هیچ صرفا از آن روی وجود دارد که «نه» یعنی «نفی» وجود دارد؟ آیا ماجرای دیگری در کار است؟ آیا «نفی» و «نه» فقط از آن روی وجود دارد که «هیچ» وجود دارد؟... و ما حکم می کنیم: هیچ مقدم بر «نه» و «نفی» است.... کجا باید سراغ هیچ را گرفت؟... چگونه هیچ را می یابیم؟... ما هیچ را می شناسیم.... اضطراب پرده از [رخساره] هیچ برمی گیرد.... آنچه برایش و به علتش مضطرب بودیم [فی الواقع] هیچ بوده است. در واقع خود «هیچ» - فی نفسه - حضور داشت... این نیستی چیست. هیچ می هیچد»^۹ یکی از انتقادات کارناپ این است که «هیچ» در جمله نمی تواند به عنوان اسم بکار رود. چون اسم چیزی نیست و اگر در زبان روزمره گاهی به این صورت به کار می رود، در این مورد «صورت منطقی جمله» است. برای مثال وقتی در پاسخ به این پرسش که «داخل جعبه چیست؟» می گوئیم: «هیچ» (یعنی هیچ داخل جعبه است) به این مفهوم است که: «چیزی داخل جعبه نیست» یا «چنین نیست که چیزی داخل جعبه باشد» که می توان آنرا با فرمولبندی چنین نمایش داد:

$$\sim (\exists x).I(x)$$

که در اینجا I نشان دهنده محمول «درون جعبه بودن» است. «کلمات بی معنای متافیزیک، معمولاً منشأ خود را مدیون این واقعیت اند که یک کلمه با معنی بر اثر استعمال استعاره در متافیزیک از معنای خود خلع شده است».^{۱۰} انتقاد کارناپ به عبارت «هیچ می هیچد» این است که علاوه بر اینکه «هیچ» در عبارت بجای اسم بکار رفته، فعلی نیز وضع شده که معنایی ندارد، «هیچیدن» هیچ معنایی ندارد. یا این عبارت که: «علم با نوعی بی تفاوتی مدبرانه در برابر عدم، عدم را چون آنچه وجود ندارد تصدیق می کند».^{۱۱} در این عبارت اگر بجای «تصدیق می کند» «تکذیب می کند» قرار دهیم باز هم معنا هیچ تفاوتی نمی کند. انتقاد دیگر کارناپ به متافیزیسین های رئالیست و ایده آلیست است که در پاسخ به این پرسش که «آیا جهان واقعی است یا وهمی؟» دسته اول کل جهان را «واقعی» و دسته دوم آنرا تنها در ذهن شناسنده می دانند. به نظر کارناپ «واقعیت هر چیز، جز امکان قرار گرفتن آن در یک نظام معین نیست»^{۱۲} و جهان-اگر اصولاً بشود آنرا نام چیز یا مجموعه ای دانست- شامل کل نظام زمانی و مکانی است، از این رو هر صحبتی درباره واقعیت یا واهی بودن آن بی معناست و در نتیجه رئالیست ها و ایده آلیستها به یک اندازه بر خطا هستند و جنبشهای «اصالت نفس»^{۱۳}، «اصالت پدیدار»^{۱۴} و «پوزیتیویسم»^{۱۵} به معنای اولیه آن هم وضع بهتری ندارند. کارناپ متافیزیک را صرفاً نظر پردازی و «افسانه پریان» نمی دانست چون «گزاره های یک افسانه پریان با منطق تعارض ندارند، بلکه فقط با تجربه تعارض دارند؛ و کاملاً معنی دارند، هرچند که کاذب اند. متافیزیک خرافه نیست. می توان به قضایای صادق یا کاذب باور داشت، ولی به یک رشته کلام بی معنی نمی توان، گزاره های متافیزیک حتی به اندازه فرضیه کارا پذیرفتنی نیستند، چرا که یک فرضیه باید بتواند وارد روابط استنتاجی- استنباطی با گزاره های (صادق یا کاذب) تجربی بشود، این همان چیزی است که از عهده شبه- گزاره ها بر نمی آید».^{۱۶} ویتگنشتاین «رساله منطقی- فلسفی» را اینگونه به پایان می برد که «آنچه درباره اش نمی توان سخن گفت، می باید درباره اش خاموش ماند.» به نظر نویرات^{۱۷}: «هنگامی که موضوع بر سر متافیزیک باشد انسان واقعا باید خاموش بماند، ولی نه درباره چیزی».

رمزی^{۱۸} نیز بر آن بود که: «آنچه را ما نمی توانیم بگوییم، نمی توانیم بگوییم، و آنرا سوت هم نمی توانیم بزیم»^{۱۹} کارناپ اما جایگاهی برای متافیزیک قائل بود و آن «بیان رهیافت کلی شخصی نسبت به زندگی» است. این بیان کار هنر است. هنر نیز عواطف و رهیافت یک شخص به زندگی را بیان می کند ولی از گزاره های با معنای معرفتی تشکیل نشده. این موضوع چیزی از ارزش والای هنر در عرصه های مختلف زندگی نمی کاهد. کارناپ موسیقی را ناب ترین وسیله رهیافت اساسی به زندگی می داند چون از قید ارجاع به اشیاء و داشتن ما به ازاء خارجی آزاد است. او معتقد بود که مشکل متافیزیسین دقیقاً از آنجا شروع می شود که گمان می کند در حال انتقال معرفتی به خواننده است و از آنجا که عبارات متافیزیکی دارای شکل گزاره هستند تصور می کند که معنای معرفتی دارند. یک نویسنده داستانهای کوتاه در مقام مقایسه با همکار خود می گوید: آثار من بهتراند. ولی یک متافیزیسین خواهد گفت که: آثار متافیزیسین دیگر «اشتباه» اند و

نظرات من در این باب «درست» اند. از این رو کارناپ متافیزیسیست ها را «موزیسین های بدون قریحه» می داند. در این میان تنها یک متافیزیسیست است که کارناپ او را تحسین می کند؛ «اینکه متافیزیک جانشین، البته جانشین نارسایی، برای هنر است با این واقعیت تأیید می شود که می بینیم متافیزیسیستی که شاید به حد اعلا از قریحه هنری برخوردار است، فی المثل نیچه، تقریباً به کلی از خلط و اشتباه پرهیز می کند. بخش عمده کارهای او محتوای تجربی دارند. در آنها فی المثل به تحلیلهای تاریخی پدیده های خاص هنری، یا تحلیل روان شناختی تاریخی خلق و خواها بر می خوریم و در کاری که به شدیدترین وجهی ما فی الضمیر خود را بیان می کند- که در این مورد دیگران به متافیزیک و یا اخلاق پناهنده می شوند- یعنی در «چنین گفت زرتشت»، اشتباها قالب تئوریک انتخاب نمی کند، بلکه به حق و صریحاً فرم هنری یعنی شعر را بکار می گیرد».^{۲۰}

حال باز می گردیم به گزاره های با معنای دسته اول که دلالت منطقی دارند. در زمینه عبارات منطقی و رابطه آنها با ریاضیات چند نظر وجود دارد. منطقی گرایان^{۲۱} از جمله راسل^{۲۲} و وایتهد^{۲۳} معتقد بودند منطق یک «دستگاه اصل موضوعی» است یعنی از تعداد متناهی اصل موضوع با کمک قاعده استنتاج می توان همه عبارات منطقی درست را استخراج نمود و علاوه بر آن معتقد بودند که تمام ریاضیات را می توان به منطق فرو کاست. البته منظور آنها از منطق، منطق جدید بود و نه منطق ارسطویی، دیوید هیلبرت^{۲۴} هم به عنوان یک فرمالیست نظر جالبی داشت و آن این بود که: «ریاضیات بیش از علوم دیگر مبتنی بر منطق تنها نیست».^{۲۵} برای هیلبرت مهم نبود که مفاهیم ریاضی با عالم خارج در تناظر باشد یا نه، بلکه مجموعه ای از فرمولها بود که تنها در داخل تئوری باید ثابت شود که ممکن نیست به تناقض برخورد کنند. نادرستی این نظر که همه گزاره های درست در یک سیستم اصل موضوعی را می توان از اصول موضوع به کمک قواعد استنتاج کرد و اینکه می توان ثابت کرد که درون نظریه ای تناقض ممکن نیست بعدها توسط قضایای گودل^{۲۶} اثبات شد. برآور نیز با انتقاد از منطق کلاسیک، برای مثال نپذیرفتن کفایت اصل «طرد شق ثالث» در حوزه ترامتناهی ها، مکتب شهودگرایی را پایه گذاری کرد که یکی از مهمترین مکاتب فلسفه ریاضی در قرن بیستم است. ویتگنشتاین در «رساله منطقی- فلسفی» (۱. ۶) می گوید: «گزاره های منطقی همانگوییهایند.» البته ویتگنشتاین در این قطعه درباره ریاضیات چیزی نمی گوید ولی به نظر کارناپ «هیچگونه فرق اساسی میان گزاره های ریاضی و گزاره های صرفاً منطقی وجود ندارد.... کل منطق بانضمام ریاضیات، از دیدگاه کل زبان، چیزی جز حسابی کمکی برای کار کردن با گزاره های ترکیبی به شمار نمی آید، علم صوری معنا و مفهومی مستقل ندارد، بلکه مؤلفه ای کمکی است که به دلایل تخصصی دخالت داده می شود تا کار تبدیل های زبانی را در علوم تجربی تسهیل کند».^{۲۷}

کارناپ به این امر کاملاً واقف بود که گزاره های منطقی و ریاضی با وجود قطعیتشان، درباره جهان خارج چیزی به ما نمی گویند و به همین دلیل از آنها به عنوان «مؤلفه های کمکی» یاد می کند. و این امر به

هیچ وجه از اهمیت علوم صوری نمی‌کاهد. برای کانت هندسه نمونه اصلی دانش «ترکیبی پیشینی» بود چون هم قطعیت داشت و هم درباره جهان خارج اطلاعاتی به ما می‌داد. کارناپ معتقد بود که دانش «ترکیبی پیشینی» ممکن نیست. او با فرق گذاشتن میان «هندسه ریاضی» که تحلیلی و پیشینی است و گزاره های آن قطعیت دارند و «هندسه فیزیکی» که پسینی است و درباره جهان خارج صحبت می‌کند ولی گزاره های آن قطعی نیستند انتقاد را به کانت وارد می‌داند. البته او معتقد بود که دلیل این اشتباه کانت این بود که در زمان او هنوز علمی بنام «هندسه فیزیکی» بوجود نیامده بود و کانت تنها از «هندسه ریاضی» می‌توانست تصویری در ذهن داشته باشد. کارناپ با این سخن آینشتاین موافق است: «تا آنجا که قضایای ریاضیات درباره واقعیت اند حتمیت ندارند و تا آنجا که حتمیت دارند درباره واقعیت نیستند.» (۲۸) به این ترتیب به نظر کارناپ کل قضایای منطق و ریاضی و هندسه ریاضی دلالت منطقی دارند و قضایای هندسه فیزیکی دلالت تجربی دارند و هر دو معنا دارند.

حال که هر دو نوع گزاره معنادار مشخص شدند «برای فلسفه چه می‌ماند؟ آنچه می‌ماند یک مشت گزاره نیست، نظریه هم نیست، نظام هم نیست، بلکه فقط روش است. روش تحلیل منطقی»^{۲۹} کارناپ باز تحت تأثیر ویتگنشتاین (البته تفسیر خود او از ویتگنشتاین) تنها وظیفه صحیح فلسفه را تحلیل منطقی برای وضوح بخشیدن به عبارات می‌داند و این روش تحلیل منطقی دقیقاً همان چیزی است که او خود درباره متافیزیک به کار بست.

فهرست مهمترین منابع فارسی

- ادیب سلطانی، میرشمس الدین، رساله وین، مرکز ایرانی مطالعات فرهنگها، ۱۳۵۹
 پایا، علی، کارناپ و فلسفه تحلیلی، فصلنامه ارغنون، شماره ۷ و ۸، پاییز و زمستان ۱۳۷۴
 کارناپ، رودلف، علوم صوری و علوم تجربی، ترجمه شاپوا اعتماد، دیدگاه و برهانها، نشر مرکز ۱۳۷۵
 کارناپ، رودلف، غلبه بر متافیزیک، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، پوزیتویسم منطقی، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۱
 کارناپ، رودلف، مقدمه ای بر فلسفه علم، ترجمه یوسف عیفی، انتشارات نیلوفر، ۱۳۶۳
 لاریجانی، علی، متافیزیک و علوم دقیقه در فلسفه کانت، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۳
 نائس، آر، کارناپ، ترجمه منوچهر بزرگمهر، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۲
 ویتگنشتاین، لودویگ، رساله منطقی - فلسفی، ترجمه میرشمس الدین ادیب سلطانی، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۹.
 هایدگر، مارتین، متافیزیک چیست؟، ترجمه سیاوش جمادی، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۳.
 همپل، کارل، ملاکهای تجربه گرا در باب معنای معرفتی، مسائل و تحولات. ترجمه فرشته نباتی، فصلنامه ذهن، شماره ۱۹،

پاییز ۱۳۸۳

منابع انگلیسی

- Carnap, Rudolf, The Rejection of Metaphysics
 Hilbert, David, The Foundations of Mathematics, The Emergence of Logical Empiricism
 1996.

پی‌نوشتها:

1. L. Wittgenstein

2. Proposition

3. Principle of Verification

۴. کارل همپل، ملاکهای تجربه گرا در باب معنای معرفتی؛ مسائل و تحولات.

5. Rudolf Carnap, The Rejection of Metaphysics(P208)

۶. منبع پیشین همان صفحه

7. Willard Quine

8. Testability-in-Principle

۹. رودلف کارناپ، مقاله غلبه بر متافیزیک، کتاب پوزیتیوسیم منطقی، بهالدین خرمشاهی، ص ۳۶

۱۰. منبع پیشین

۱۱. متافیزیک چیست؟ مارتین هایدگر، ص ۱۶۶.

12. The Rejection of Metaphysics P.211

13. Solipsism

14. Phenomenalism

15. Positivism

۱۶. غلبه بر متافیزیک، ص ۴۰

17. O. Neurath

18. F. Ramsey

۱۹. رساله وین، ص ۱۰۵

۲۰. غلبه بر متافیزیک ص ۵۳ و ۵۲.

21. Logicist

22. B. Russell

23. A. Whitehead

24. D. Hilbert

25. The Foundation of Mathematics

26. K. Godel

۲۷. رودلف کارناپ - مقاله علوم صوری و علوم تجربی، کتاب دیدگاهها و برهانها ص ۳۸

۲۸. رودلف کارناپ، مقدمه ای بر فلسفه علم، ص ۲۷۴

۲۹. غلبه بر متافیزیک ص ۴۸